

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که آیا برائت شرعی در موارد اقل و اکثر ارتباطی جاری می‌شود یا نه؟
یک قول این بود که بله، جاری می‌شود. برای جریان برائت شرعی یک تقابلی عرض شد
وجود دارد.

تقریب اول؛ تقریب محقق خراسانی قدس سره در کفایه است. که تقریب ایشان عرض
شد و آن این بود که مصبّ برائت شرعی را خود جزئیت قرار می‌دهند؛ همین حکم وضعی
که نمی‌دانیم سوره یا قنوت مثلاً جزء هست یا نیست؟ خود این جزئیت می‌گوییم مالا یعلم
است. مالا یعلمون است پس بنابراین برداشته شد.

خب برای تثبیت این تقریر ایشان متعرض است. شبهاتی که در مقام ممکن است بشود
شدند و جواب دادند تا سد ثغور بشود که اشکال مثلاً اول این بود که خب این جزئیت حکم
عقلی است یا یک امر انتزاعی غیرمجموعول است و اثر مجعول شرعی هم ندارد. پس
بنابراین مشمول حدیث رفع نمی‌تواند بشود چون حدیث رفع ناظر به مجعولات شرعی
است. چیزهایی که مربوط به شرع نیست حالا یا به تکوین است یا مربوط به عقلا است و
ربطی به شرع ندارد معنا ندارد شارع بیاید بفرماید من برداشتم؛ «رفع ما لایعلمون».

از این پاسخ دادند و فرمودند که... و اگر کسی بگوید که خب وجوب اعاده، اثر است؛ بله،
خود جزئیت امر انتزاعی است. از این که امر به کل تعلّق می‌گیرد از هر تار و پودی انتزاع
جزئیت می‌شود. ولی این جزئیت اثر دارد. اثرش این است که اگر نیاوردی یجب الاعاده،
پس این که شما می‌گویید که خودش مجعول نیست؛ آثار مجعول را هم ندارد درست
نیست، اثر مجعول دارد و آن وجوب اعاده است. از این هم پاسخ دادند به این که فرمودند
این اولاً اثر جرئیت نیست. اثر بقاء آن امر اول است. یعنی مثلاً اگر کسی فرض کن رکوع
را نیاورد، اثر این که رکوع را نیاوردن این نیست که نماز را باید اعاده بکنی، بلکه اثر این
است که قتی رکوع را نیاوردی امثال امر را نکردی، امر صلّ را، پس آن صلّ باقی است.
همان را می‌گوید اعاده کن، پس اثر جرئیت نیست. جزئیت در راستا واقع می‌شود؛ یعنی
امر عقلی است. خب وقتی جزء را نیاوردی کل را نیاوردی، کل را که نیاوردی امر باقی
است، امر که باقی شد مقتضای آن اعاده است.

ثانیاً این اثر شرعی نیست، اثر عقلی است. همین چون تکلیف باقی است عقل می‌گوید
خب باید امثال بکنی؛ نه این که شارع یک اَعِدی اضافه بر آن صلّ آمده این جا می‌گوید
اَعِد، کسی نماز ظهرش را عمداً مثلاً یک رکعتش را نخواند یا یک جزئش را نیاورد. این جا
به شارع نمی‌آید قانون جعل کرده باشد بفرماید اَعِد، همان؛ همان صلّ که گفته خب انجام

نداده دیگه، عقلش می‌گوید باید امتثال کنی آن را، آئید دیگر نداری.

اشکال دیگری که این‌جا مطرح کردند و جواب دادند این بود که این جزئیت درست است مجعول شرعی نیست مباحثراً ولی مجعول تبعی و غیرمباشری هست به این‌که شارع چون امر را آورده روی این شیء؛ خب این باعث شده که انتزاع جزئیت بشود. پس امر، وضع و رفعش به ید شارع است. امرش را بیاورد روی این؛ انتزاع جزئیت می‌شود، بیاورد؛ انتزاع جزئیت نمی‌شود. وقتی چیزی وضع و رفعش به ید شارع بما هو شارع و مقنن شد این مشمول ادله رفع می‌تواند باشد و جزئیت همین طور است. مباحثراً نمی‌تواند بدون این‌که هنوز امر به کل نکرده بگوید این را من جزء قرار دادم، قابل این نیست. تا کل را امر نکند جزء قابل تحقق نیست، جزئیت قابل تحقق نیست. بله، می‌تواند بگوید سیصیر جزءاً، إخبار کند بگوید الان نیست؛ هنوز من چون امر به کل نکردم. چون بنا دارم امر به کل بکنم بعداً این می‌شود جزء؛ ولی تا امر به کل نکرده که معنا ندارد این جزء باشد. مثل این‌که مثلاً کسی، بنائی یک دیوار کشیده بگوید این جزء خانه است. الان جزء خانه نیست، بنا است بعداً بشود. وقتی یک مقدار متناهی درست کرد و یک مجموعه‌ای درست شد آن وقت می‌شود این جزء، ولی قبلش این جزء نیست؛ حالا فعلاً یک دیوار است. پس می‌فرمایند که بله، چون می‌تواند جزئیت را بردارد به رفع منشأ انتزاعش، مستقیماً نمی‌شود ولی به رفع منشأ انتزاعش می‌شود که امر به کل نداشته باشد. پس امر، وضع و رفعش به ید شارع است اشکال ندارد مشمول حدیث رفع بشود که این جواب نهایی ایشان است از آن اشکال.

بعد خود این مطلب منشأ یک اشکال جدید می‌شود و آن این است که خب، پس شمول حدیث رفع نسبت به جزئیت «یدل بالدلالة الالتزامیه» بر این که امر برداشته شده؛ چون رفع وضع و یدش، رفعش به ید... و این هم منشأ انتزاعش بردارد. خب وقتی که امر برداشته شد بنابراین به چه دلیل ما باید اقل را بیاوریم؟ یک امر بوده که آن هم منشأ انتزاع بوده؛ آن هم که برداشته شد. خب پس بنابراین اقل به چه دلیل باید آورده بشود؟ از این پاسخ می‌دهند. پاسخ‌شان این هست که فرموده وزان ادله رفع نسبت به ادله اجزاء و شرائط؛ وزان استثناء است نسبت به یک کل یا به یک مطلق، اگر گفت که مثلاً شارع... یک کسی گفت که «جائی القوم الا زیداً» این الا زیداً فقط می‌گوید زید را خارج می‌کند از آن جائی، نه این‌که آن جاء از بین می‌رود. آن جاء سر جای خودش هست. قبل از این‌که این الا را بگوید آن جاء شامل زید هم می‌شد جاء القوم؛ الان با این استثناء می‌گوید آن جاء شامل این نمی‌شود. آن حکمی که در مستثنی منه من ذکر کردم شامل این مورد استثناء نمی‌شود. حالا ادله اجزاء و شرائط همین جور است؛ اطلاق دارد، عموم دارد، مثلاً می‌گوید سوره جزء صلاة است. هم حالت علم به او را می‌گیرد که ما بدانیم جزء است هم حالت شک را می‌گیرد، هم حالت اضطرار را می‌گیرد، هم حالت اکراه را می‌گیرد، هم حالت نسیان را می‌گیرد، هم حالت سهو را می‌گیرد. جزء است دیگه. وقتی ما علم نداریم به جزئیتش و شک داریم حدیث رفع می‌آید این صورت را خارج می‌کند می‌گوید این صورت جزئیت ندارد. وقتی این صورت را خارج کرد گفت این صورت جرئت ندارد خب بقیه صور که داخل است دیگه، پس الان که من شک دارم مثلاً سوره واجب است یا نه؟ جزء صلاة است یا نه؟ در جزئیتش شک می‌کنم، در این‌جا می‌گویم حدیث رفع، حدیث رفع را کنار آن دلیل جزئیت سوره می‌گذارم و می‌گویم آن دلیل جزئیت سوره کل الحالات را می‌گرفت. الان یک مورد آن استثناء شد؛ آن موردی که من جاهل به جزئیت، این مورد را می‌گیرد، خارج می‌کند. اطلاق می‌ماند برای سایر موارد. این جوابی است که محقق خراسانی این‌جا دادند، عبارت‌شان هم این است که «لأنه یقال نعم»؛ این اشکال شما درست که

می‌گویید که؛ یعنی این حرف درست است که می‌گویید رفع جزئیت به رفع منشأ انتزاع است. «نعم، و إن كان ارتفاعه بارتفاع منشأ انتزاعه، إلا أن نسبة حديث الرفع الناظر إلى الأدلة الدالة على بيان الأجزاء إليها نسبة الاستثناء، وهو معها يكون دالة على جزئيتها الا مع الجهل» آن ادله دال بر جزئیت دلالت بر جزئیت می‌کند الا به حالت ...، مثل این‌که ادله گفته بود السوره جزء للصلاة الا اذا كنت جاهلاً بجزئيتها» مثلاً، این جوری گفته بود.

س: دلیل ما این نبود که؛ مستشکل می‌گوید اگر شما بخواهید جواب بدهید به اثر داشتن و رفع و ید داشتنش که دست شارع هست به رفع منشأ اثر و منشأ اثر کل امری نیست الا همان امر به کل و امر به کل همان طور که یدل علی الاکثر، یدل علی الاقل، پس اگر اشکال کردید در منشأیت آن دال بر اکثر و گفتید جعل نکرده است، منشأی قرار نداده است برای جعل بر اکثر؛ بنابراین چیزی هم قرار نداده است بر اقل، پس اقل هم واجب نیست. این حرف مستشکل است؟ شما جواب می‌دهید به جعل سوره که جعل اقل را اصلاً کار ندارد. صلّ مع السوره را شما دارید مثال می‌زنید که صلّ مع السوره؛ لسان نفی حالت نسیانی و اکراهی و اضطراری و جهلی‌اش به استثناء است. بله، این درست است. اگر ما داشتیم چیزی صلّ مع السوره؛ اما مستشکل این را نمی‌گوید. مستشکل می‌گوید امر به اکثر لایقام الا به امر به اقل و اکثر با هم، امر به کل، پس وقتی لایقام الا به امر به کل؛ پس می‌خواهید بگویید منشأ انتزاع وجود ندارد رفع شده؟ اگر وجود ندارد پس اقل هم نیست. اگر وجود دارد پس اکثر را هم باید بگویید هست. شما جواب بدهید به این‌که ما جزئیت سوره را نسبت به آن جهل داریم؛ استثناء می‌کنیم می‌گوییم بقیه حالاتش را می‌گیرد حالت جهل را برمی‌دارد. مستشکل این را، شما این جور جواب ندادید، گفتید لا یقام الا به این‌که بگوییم منشأ کل را برداریم. این را باید جواب بدهند آقایان و اصلاً برداشته شدن این مثال شما حالت استثناء نیست، حالت تخصص است. وقتی جزئیت را من برمی‌دارم می‌گویم سوره را نمی‌خواهم، می‌گویم تخصصاً جزء صلاة واجبه نیست نه تخصیصاً فقط حالت اکراه و نسیان و جهل را بردارم.

ج: بله، حالا این بیان محقق خراسانی بود. این فرمایش ایشان که خب معمولاً مورد اشکال واقع شده و همین که... یعنی چه شما این مطلب را می‌فرمایید؟ خب بعضی اشکالاتش هم واضح است بعضی‌هایش اگر به ظاهر کلام بخواهیم نگاه کنیم. خب یکی از موارد این است که فقدان دلیل است اصلاً، ما شکّمان در اثر فقدان دلیل است. یعنی چه یک دلیلی آمده می‌گوید که اطلاقش را می‌خواهیم بزنیم استثناء بکنیم. یک مواردی تعارض ادله است، مناشیء شکّ در ...، اول چیز گفته شده دیگه، البته شیخ برای هر نهی‌ای که از این‌ها فصل جدا جدا باز کرده؛ آقای آخوند این‌ها را یک کاسه کردند دیگه؛ گفتند معنا ندارد ما حالا هی برای هر حالتی بیاییم یک بحث جدایی بکنیم. این‌ها بحثش یکی است. یکی یک وقت فقدان نص است، یک تعارض نص است، یک وقت اجمال نص است. خب ما که الان شکّ می‌کنیم سوره جزء است یا نه؟ یا به خاطر فقدان نص است که اصلاً دلیلی نداریم، هر چی می‌گردیم نمی‌بینیم گفته باشد السوره جزء، ولی خودمان شکّ می‌کنیم شاید جزء باشد دلیلش به دست ما نرسیده. یا اجمال دارد یا تعارض است؛ یک دلیل می‌گوید آره، یک دلیل می‌گوید تعارض کرده و این هم مثل این است که نیست. شما کدام دلیل جزئیت در مانحن فیه دارید که حدیث رفع را می‌خواهید کنارش بگذارید بگویید مجموعاً آن می‌شود مستثنی منه، این در این حدیث رفع می‌شود استثناء و این صورت جهل را خارج دارد می‌کند.

س: حاج آقا؛ فرمایش ایشان به این مثالی که شما زدید غیر از این هم می‌شود توضیح داد

ها!

ج: بله؟

س: این لسان استثناء که می‌گوید، این لسان استثناء منظورش این نیست که ما یک وجوب سوره‌ای داریم که السورة جزء، حالت نسیان و جهلش را خارج می‌کند. این را نمی‌خواهد بگوید. ایشان که می‌گوید لسان، وزان مقام، وزان استثناء است منظورش این است؛ یعنی استثناء جزئیت اکثر در آن کل، این را می‌خواهد استثناء؛ یعنی می‌خواهد بگوید اکثر واجب نیست همین! می‌خواهد بگوید وزان این که ما می‌خواهیم بگوییم منشأ اثر را برمی‌داریم وزان استثناء است در چی؟ در این که مستثنی منه حکم دارد؛ یعنی اقل،

ج: نه

س: حکم دارد، مستثنی که اکثر است حکم ندارد. این مثالی که شما زدید اشکالش واضح است که ما جعلی نداریم بعد بخواهیم این حالت را استثناء بکنیم.

ج: مگر عبارت را نخواندم، عبارت را مگر نخواندیم؟ فرمودند: «أن نسبة حديث الرفع الناظر إلى الأدلة الدالة على بيان الأجزاء» ادله داله بر بیان اجزاء

س: که چیه آن؟

ج: «إليها نسبة الاستثناء»،

س: نه، بیان اجزاء چیه؟ ایشان گفت اجزاء اصل است، اصل صلّ است دیگه، اصل صلّ، درست است؟

ج: نه،

س: چرا، نمی‌گوید ادله اجزاء این

ج: «إلى الأدلة الدالة على بيان الأجزاء»؛ یعنی آن جایی که گفته إركع، أسجد، نمی‌دانم اقراراً، این‌ها ادله اجزاء می‌شود

س: خب دیگه

ج: نه این که صلّی کلی

س: همین! صلّ

ج: بابا! ایشان این‌ها را گذاشته کنار ادله اجزاء تصریح فرموده که این‌ها کنار ادله اجزاء است

س: آقا! باز هم مشکل ندارد. ادله اجزاء مگر این نیست؟ یک صلّ داریم که آن حصل است. یک قرأ و رکع و این‌ها داریم که محصل است، می‌گوید وزان «رفع ما لا يعلمون» که «رفع ما لا يعلمون» این‌جا چیه؟ سوره‌ای که نمی‌دانم. این در کنار ادله رکع و قرأ و این‌ها وزان چیزی است که نمی‌دانم شارع قرار داده یا نه؟ وقتی نمی‌دانم «رفع ما لا يعلمون» است. ایشان این را دارد می‌گوید.

س: استثناء اصلاً به سایر اجزاء، استثناء به همان

س: استثناء نسبت به وجوبی که در مورد محصل هست که منحل شده به معلومات تو و مجهولات تو، مجهولات تو وزانش وزان استثناء است. ایشان این را می‌گویند.

س:

س: و الا قطعاً ایشان این را نمی‌گویند که بگویند که وزان استثناء یعنی این، یعنی السورة واجبة، حالا استثناء می‌کنم. من که نمی‌دانم واجب، این که اصلاً معقول نیست

ج: نه

س: نه با اجمال نص می‌خورد نه با تعارض نص می‌خورد

ج: توضیحی که هست در کلام، توضیحی که دادند بزرگان هم؛ همین جور معنا کردند که حالا به دلیل

س: این بیان چه عیبی دارد؟ آقا داریم می‌گوییم صلّ را داریم، رکع، قرأ این‌ها را هم داریم، این‌ها می‌دانیم مسلم است، این امر به کلّمان است. ما می‌گوییم رفع سوره به رفع منشأ اثرش است. رفع منشأ اثرش به چه لسانی آمده، به «رفع ما لا يعلمون»، «رفع ما لا يعلمون» آن صلاة مشکوکة مع السورة را خارج می‌کند؛ بقی بقیه ارکان واجب، بقیه اجزاء واجب، این لسان استثناء است.

س: چیزی که نیست چه جوری استثناء می‌کند؟

س: چیزی که نیست؛ به خاطر «رفع ما لا يعلمون»، چیزی که نیست به خاطر «رفع ما لا يعلمون» مجهول است دیگه

س: استثناء پیدا می‌کند

س: استثناء از کل

س: وقتی نیست توی کلش چه جور استثناء می‌کند؟

س: خب شما یک وزان حدیث رفع نسبت به لسان وجوب کل، ما می‌خواهیم آن اقل را اثبات کنیم دیگه؛ که اقل اثبات بشود مستثنی منه است.

ج: حالا شما بلامتشبه می‌گوییم قرآن بتونی دارد، الى سبعة بطون یا سبعین بطن، حالا ...، ولی این‌جا حالا شما بطن کفایه را به دست حضرت عالی داده شده ما نمی‌دانیم ولی این‌جا دارند که، فرموده است که «أن الناظر إلى الأدلة الدالة على بيان الأجزاء»

س: همان جزء

ج: این را برمی‌دارد.

س: نگفت اتفاقاً؛ قشنگ گفت. نگفت «الأدلة الدالة على وجوب الجزء المشكوك»، این را اتفاقاً نگفت

ج: ادله اجزاء چیه؟

س: اجزاء ثابتہ

س: چه استثنائی می‌شود؟

س: استثناء این است که شما منشأ اثر را با.... کل بر نمی‌دارید برادر من، تکرار اشکال که چیزی را درست نمی‌کند که، اشکال کنید به عرض بنده، بگویند این کجایش اشکال دارد؟ صلّای که دلالت می‌کند بر وجوب رکوع و سجود و سایر اجزاء معلومه، وزان این صلاة مشکوک به با سوره که من می‌خوانم اخراجش بکنم همین با رفع ما لا یعلمون لسان استثناء هست، یعنی چه؟ یعنی این که مستثنی‌منه به بقاء وجودش باقی است، این جا آمد رفع این حالت را هیچ، پس رفع منشأ اثر کردم، تو نمی‌خواهد با سوره بخوانی، قبلی‌ها را باید بخوانی. اشکال را جواب بدهید.

ج: بله، به خدمت شما عرض شود اشکال این است که مربوط به عبارت آخوند نیست و یک تقریر آخری است که حالا بعد می‌گویم

س: ادله‌ی بیان اجزاء ناظر به یک جزء خاص است ولی حالات مختلفش که علم و شک و این‌ها هست ناظر به آن امر به کلی که یا بگوئیم امر به عنوان که انحلال پیدا می‌کند به اجزاء نیست؟

ج: نه، ادله‌ی اجزاء گفته دیگر، ادله‌ی اجزاء چی هست؟ گفته اَرکع، اسجد مثلاً تَشْهَد و امثال ذلک این‌ها اطلاق دارد یا عموم دارد می‌فرماید که خب با حدیث رفع این‌ها تخصیص می‌خورد، استثناء می‌خورد و استثناء خودش معنایش چیست؟ بقاء مستثنی‌منه است. خود استثناء معنایش این است که مستثنی سر جایش هست، پس ما دیگر، پس ضم این به آن درحقیقت ایشان می‌خواهد هم شما به ما اشکال می‌کنی می‌گویی ما امر نسبت به اقل نداریم؟ امر که داریم، دارد می‌گوید این جزء است. این آمده استثناء کرده این حالت را. عبارت خدمت شما عرض شود این جوری قرار گرفته.

محقق روحانی رحمه‌الله در منتقى ابتداءً که همین جوری که قوم معنا کردند معنا کردند و خب اشکال واضح است این اشکال که دارد. بعد در هامش از ایشان نقل کرده که سیدنا الاستاذ رحمه‌الله بعداً عَدَلَ از تفسیر کفایه به آنچه که متعارف است و اشکال این جور معنا می‌کنند. و این جور ایشان معنا کرده گفتند نظر صاحب کفایه رحمه‌الله به این است که می‌خواهد بفرماید که نمی‌خواهد با این حدیث رفع اثبات کند که مستثنی‌منه و سایر اجزاء امر دارد این را نمی‌خواهد اثبات بکند. بلکه می‌خواهد چی بفرماید؟ می‌خواهد بفرماید شمول حدیث رفع ملازمه ندارد با این که او امر نداشته باشد، همین مقدار؛ در صدد بیان این مطلب است که حدیث رفع بخواند شامل مثلاً سوره در حال جهل ما بشود می‌گوید این الان نیست، اما ناظر به این جهت نمی‌خواهد بگوید هست که می‌خواهد بگوید او امر دارد، فقط می‌خواهد بگوید این نیست، این و بعبارۃ الاخری رفع جزئیت این مشکوک، لازم اعم است از این که او امر دارد یا ندارد؟ امر داشتن یا نداشتن باید بروی از جای دیگر بفهمی، این را می‌خواهد بگوید کفایه، نه این که با این بیانش می‌خواهد اثبات بکند که آن هم امر دارد تا اشکال پیدا بشود. مثلاً این جور که آقا تبریزی مثلاً از باب.... آقای تبریزی فرموده «و لا یخفی ما فی هذا لا یخفی ما فی هذا الجواب» جواب کفایه را می‌فرماید «فإن ما دل علی جزئیه شیءٍ للعمل» جزئیه شیءٍ للعمل «مقتضاه أن ذلک

العمل لا يكون بدون» لا يكون یعنی لا یتحقق، این یکون تامه هست، یعنی لا یتحقق بدون او، وقتی می‌گوید این جزء است معنایش این است که یعنی این را نیاوری کل محقق نمی‌شود «و أما ذلك العمل متعلق الأمر فعلاً أم لا؟ فلا نظر له إلى ذلك» پس این‌که شما می‌آید حدیث رفع را تشبیه به استثناء می‌کنید درست نیست. حدیث رفع فقط می‌آید بگوید که چی؟ می‌گوید این جزء نیست، مقتضای این‌که جزء نیست به دلالت التزام این است که چیست؟ خب جزء نیست پس وقتی این را نیاوری کل نیاوردی، کل محقق نشده. اما این‌که الان که این را نیاوردی الان بالفعل امر و... آن ناظر به این نیست، این فقط دارد می‌گوید این جزء است، نیاوردی نیست کل. پس آقای تبریزی هم که این جور دارد اشکال می‌کند همین جور فهمیده از عبارت کفایه. آن آقا آن جوری معنا می‌کند ایشان، می‌گوید می‌خواهد این را بگوید می‌خواهد بگوید این لازم اعم است. خب انصاف این است که خب چرا با این عبارت نیست؟ عبارتش که قالب این حرف نیست، حالا شما می‌خواهید توجیه کنید و این جوری معنا می‌کنید، خب خلاف ظاهر است دیگر که چرا تعبیر به استثناء برمی‌دارید؟ و اگر باز آن مطلب شما را می‌خواست بفرماید، یعنی ناظر به آن امر به کل بود که این را ما نه کنار ادله‌ی اجزاء شرایط نمی‌خواهیم بگذاریم، می‌خواهیم بگذاریم کنار صل؛ باز با این عبارت که حالا نباید بفرماید که ادله‌ی اجزاء و شرایط.

س: ... اجزاء و شرایطی که دلالت می‌کند بر رکوع و سجود یکی‌اش صل نیست؟

ج: نه

س: در کنار، در قرء و رکع چیز نیست که می‌گوید رکع ...

ج: این‌که حالا استثناء می‌شود، حالا به خدمت شما ایشان چون رفته سر چیز.

خب این مطلب ایشان است در این حد حالا که فرمودند. همین‌جا حالا این مطلب را عرض بکنیم البته حالا بعد شاید برگردیم به حرف‌ها توی آن تقریب ثانی. در این‌جا محقق خوئی موقعی که کلام کفایه را نقل می‌کنند این حرف‌ها را نقل نمی‌کنند، بعداً یک تنبیهی، بعد البحث یک تنبیهی گفتند آقای آخوند آن‌جا چنین حرفی زده ما یک اشکالی به ایشان داریم. ایشان فرموده اصلاً جای طرح این اشکال نیست، طرح این اشکال طرحاً و جواباً ساقط من أصله، چرا؟ برای خاطر این‌که ما اصلاً نسبت به وجوب اقل شک نداریم به بیانی که قبلاً می‌گفتیم، برای این‌که ما می‌دانیم اقل بر ما واجب است إما بالوجوب النفسی الاستقلالی أو النفسی الضمنی، این‌که شک در آن نداریم، فرض‌مان این است و به‌خاطر همین دنبال انحلال بودند؛ یا انحلال حقیقی یا جریان اصل بلا معارض؛ پس بنابراین ما اقل را که می‌دانیم، این اشکال کسی بیاید بکند این حرف را بزند این درست نیست که شما پس وجوب اکثر را از کجا آوردید؟ و ایشان می‌فرماید که حدث ما این است که ایشان خلط شده در ذهن شریفش بین رفع ما لا یعلمون در این حدیث و سایر فقرات، رُفَع النسیان، رُفَع ما اضطرروا إلیه، رُفَع ما استکروهوا علیه. در آن‌ها همین‌طور است که اگر ما اضطرار پیدا کردیم و به‌خاطر اضطرار گفتیم واجب نیست انجام بدهید خب می‌گوید کل پس کجاست؟ کل هم دیگر لازم نیست. مثلاً کسی باید از فجر تا شب همه‌ی آیین آنات را روزه بگیرد، امساک کند، حالا مضطر شد که آب بنوشد، وسط روز مضطر شد آب بنوشد، ما این‌جا می‌گوییم برای ادامه‌ی روزه دلیلی ندارد، بله جایز است که آب بنوشد، حالا که آب نوشید دیگر بقیه‌ی ساعات را باید امساک کند را ما دلیل نداریم، بله دلیل قضا می‌گوید بعداً قضا کن اما امروز دیگر حالا که ناشتا شدی آب بخوری دلیلی ما نداریم. یا اگر مکره شده به این‌که آب بنوشد، گفت اگر آب ننوشی تو را می‌کشم، خب

مکره شد بنوشد خب روزه اش باطل است، این که بقیه ی روز را باید روزه بگیرد دلیل ندارد. اما در باب صلاة ... در رُفَع ما لا یعلمون یک خصوصیت داریم که این جا ما می دانیم نماز لا تسقط بحال و مسلّم واجب است تقیه، پس این جا را ایشان به آن جا قیاس فرموده و حال این که این درست نیست. این به خدمت شما عرض شود که فرمایشی که ایشان فرموده.

س: اشکال صنعتی است حاج آقا ...

ج: بله؟

س: اشکال صنعتی است، درست است که ما می دانیم، اشکال این است که این که آخوند می خواهد از آن جواب بدهد این است که با این حرف شما چنین لازمه ی باطلی دارد ...

ج: بله

س: این با صنعت چه جور جور درمی آید؟

ج: آره درست است، یعنی به قول ... وقتی که مطالعه می کردیم یک پارادوکسی می خواهد بگوید این جا هست، یعنی یک تناقضی است؛ از یک طرف شما می خواهید حدیث رفع را تطبیق بدهید، این تطبیق لا یمکن الا بر رفع منشأ انتزاع و الا ...

س: رفع منشأ اکثر را من می خواهم بکنم ...

ج: رفع منشأ انتزاع هم اگر شد، اگر می گوید نه ما منشأ می دانیم هست پس این هم برداشته نشده، چه جور برداشته شده؟

س: این جوابش که واضح است، جوابش این قدر پیچاندن نمی خواهد، رفع منشأ انتزاع اکثر، رفع منشأ انتزاع الاکثر لا یلزم مع رفع إنشاء الاقل ...

ج: نه این قدر هم آسان نیست حالا باید ...

س: چرا آسان نیست؟ اگر من می آیم صلاة با سوره را می خواهم رفع بکنم به این که من نسبت به آن دلیل

ج: شما چندتا امر دارید؟ انحلال که نیست، یک امر وُجْدانی است، این منشأ انتزاع شما اگر شده برای جزئیت و رفعش به این است که این را بردارید خب پس دیگر برداشتی دیگر. ببینید اشکال، اصل اشکال که آدم وقتی به آن توجه می کند خب اشکال ظاهر القوه ای است، حالا ظاهر الصلاح نمی گویم ظاهر القوه ای است. برای این که ما چندتا امر داریم؟ مگر چندتا انحلال که نمی شود که کبر، فلان فلان فلان، یک صلاة ...

س: ... نه اصلاً آن نیازی نیست، آقا صلاة ده جزئی ای که صلّش واضح است از نیتش تا غیر از سوره اش هم واضح است، خب فرض شما این است آن ها که معلوم است مجهول که نیست ...

ج: معلوم است یعنی چی؟

س: معلوم است یعنی این که معلوم است ...

ج: معلوم است یعنی چی؟ یعنی معلوم ...

س: یعنی وجوب شما استقلالاً و ضمناً مشخص است ...

ج: خب همین، اشکال این است معلوم....

س: ... آقا بگذار عرضم تمام بشود ... صحبت این است می‌گوید آقا رفع ما لا یعلمون حالت صلاة با سوره که تو شک داری را این حالت را برمی‌دارد، آیا این حالت را برمی‌دارد ...

ج: چه جور برمی‌دارد؟

س: چون مجهول است ...

ج: می‌دانم چه جور برمی‌دارد؟ به اعجاز؟

س: نه نه به اعجاز نه به این، که می‌گوید نشئه، حصه، حالت مع السوره را برمی‌دارم، آیا یلازم به این که ...

ج: می‌دانم جزئیت سوره را برمی‌دارد چه جور برمی‌دارد؟

س: آقا به این نشئه

ج: نشئه یعنی چی؟

س: این امر صلّ، خودتان، آقای خوئی مگر نفرمود؟ فرمود امر به کل منحل می‌شود به قول شما پر می‌گشاید بر ...

ج: منحل نبود آن ...

س: آن انحلال نبود دیگر ...

س: چی منحل نبود؟

ج: نه نه این منحل نیست، نه منحل نیست یعنی به تعداد اجزاء امر جدا ندارد ...

س: نه ما نمی‌خواهیم به تعداد، می‌خواهیم این حصه را برداریم، این حصه را شارع نخواست ...

س: با چی برمی‌داری؟

س: با رُفع ...

ج: می‌دانم چه جور برمی‌دارد؟

س: این جور که می‌گوید این حصه‌ی وجوب همراه با سوره را من برداشتم ...

ج: حصه را برداشتی یعنی امر را برداشتی؟

س: ... شما چرا همراهش دوست داری صفر و صدی برداری؟

س: خب همین است دیگر انبساط یعنی همین

س: نه آقا برداشتن این منشأ بین ما برای جزئیت همین را می‌خواهیم که می‌خواهیم منشأ انتزاع شارع این را نداشته باشد یعنی چی؟ یعنی جعلی نداشته باشد خب؟ جعلی، یعنی نداشته باشد. شارع من می‌گویم چرا بعث ندارد؟ به خاطر این که حالت صلی مع السورهی مشکوکه را به تمسک حدیث رفع من را مأمون دانسته از اتیانش و در عین حال اقل را از من قطعاً خواسته

ج: ببینید حالا ان شاء الله ما در تقریب ثانی عرض می‌کنیم تقریب ثانی ...

س: انگار که صلّ مثلاً یک شیء خارجی است که وجوب و عدمش با هم متناقض باشد ...

ج: نه خلط بین التقربین نباید بشود. این تقریب اول با تحفظ بر مبانی‌اش دارد این جوری می‌گوید ...

س: پس فرمایش آقای خوئی وارد نیست دیگر ...

ج: آره یعنی این که ایشان بفرماید که ما می‌دانیم این را، خب ایشان توی همین گیر کرده، اگر می‌گویم می‌دانیم هست خب پس چه جوری برداشته؟ با این که آن نمی‌شود برداشت آن را الا به رفع منشأ انتزاعش؛ از آن طرف هم می‌گویید یک امر که بیشتر نیست تکه تکه نمی‌شود، انحلال نیست، این آن اشکال درحقیق این است. حالا ایشان هم به خدمت شما عرض شود فعلاً، حالا من اشاره فقط بکنم به تقریب ثانی حالا دیگر وقت نماز است.

تقریب ثانی این است که شما چرا ... ما تقریب مسافت نمی‌کنیم نمی‌رویم مصب رفع را جزئیت قرار بدهیم تا بعد شما بیابید بگویید این جزئیت مجعول نیست و اثر مجعول هم ندارد و هی این ان قلت قلت‌ها پیش می‌آید. اصلاً چرا سر جزئیت می‌رویم؟ در تقریب ثانی می‌گوید آقا ما همان منشأ را می‌رویم سراغش؛ می‌گوییم چی؟ می‌گوییم آقا حرف سر این بود ما می‌دانیم یک امری از طرف مولا صادر شده، این امر خوابیده روی این اجزاء، نمی‌دانیم این انبساط الی این جا یا نه؟ بعد حدیث رفع می‌آید می‌گوید چی؟ می‌گوید که رُفع، رفع کنایه از این هست که نمی‌خواهد، مسئولیت نداری احتیاط نمی‌خواهد بکنی، نه این که باز هم برداشتی. رُفع کنایه عن عدم وجوب الاحتیاط. پس نمی‌رویم ...

س:

ج: آقا اگر این را می‌خواست بگوید که نمی‌گفت که جزئیت مجعول نیست ...

س: گفت رفع جزئیت رفع منشأ است، خب شما هم دارید منشأ را برمی‌دارید ...

ج: ... احسنتم! همین اشکال همین است، آقای آخوند چرا لقمه را از پشت سر گذاشتید توی دهان تان ...

س:

ج: نه نه آقا، نروید سر جزئیت، از اول صاف بیایید این جوری مطرح کنید ...

س: حرف صاحب کفایه را تا حالا نقض می کردید به همین، حالا

س: نه جزئیت را دیگر نباید می آورد ...

س: همان حرفی که صاحب کفایه می زدیم را می زنید حالا می گوید می شود ...

ج: آقای عزیز صاحب کفایه را از سر جزئیت ...

س: بابا دفع کرد ...

ج: بابا اگر نرفت سر، پس چرا اشکال این که مجعول نیست اثر مجعول، آن جا طرح کرده ...

س: بابا جزئیت به غیر رفع منشأ اثر اشکال کرد، به رفع منشأ اثر که اشکال نکرد ...

ج: می دانم ...

س: خب پس اگر می دانید

ج: پس چرا تقریر را جوری قرار می دهید که این اشکال ها به شما وارد بشود بخواهید
حلتش کنید؟

س: ایشان دفع دخل کرد...

ج: خب از اول بیاید این جور بگوید ...

س: ربطی به جزئیت ندارد دیگر ...

س: یعنی تا حالا اساتید معظم برای این که مای شاگرد یاد بگیریم نمی آمدند چندتا حالت را ...

ج: نه آقا نمی گفتند، هر جا هم بگویند اشکال به آن ها وارد می شود مثل همین جا. خب چرا می آید این جور می کنید؟ چرا می گوید ما رفع جزئیت می کنیم بعد بیاید پیش بیفتید آقا جزئیت مجعول نیست اثر مجعول هم ندارد بعد بیاید اشکال ان قلت قلت بکنید بعد کذا بکند بعد؛ خب از اول بیاید بگوید چی؟

س: ...

ج: تقریر ثانی همین است دیگر، تقریر ثانی همین است، تقریر اول این است که مصبّ رفع را جزئیت که حکم وضعی است قرار دادیم که آن اشکال ها پیش می آید. تقریر ثانی این است که نه ما مصبّ به رفع را جزئیت قرار نمی دهیم، حکم وضعی قرار نمی دهیم، همان حکم تکلیفیه قرار می دهیم که منشأ هست و می گویم می دانیم این انبساط تا این جا پیدا کرده، الان نمی دانیم این جا امر هست یا نیست؟ خب رفع ما لا یعلمون. این رفع هم معنایش چی هست؟ این معنایش هم باز است این رفع که شما بگوید خب این جا نمی شود آن را برداشت، این انضمامی اگر هست این رفعش که یک تکه اش را نمی شود

گند که، باید کفش برداشته بشود. جواب این است که حدیث رفع معنایش این است که کنایه است از این که احتیاط لازم نیست. مثل این که خود شارع بیاید بگوید اگر شک کردی لازم نیست آن را انجام بدهی ولو در مرحله ی زائد، بیاید بگوید لازم نیست انجام بدهی. خب این جا هم همین است ...

س: یعنی کاری ندارم منبسط می شود نمی شود ...

ج: بله

پس اگر مرحوم آقای آخوند قدس سره در این آخر کلام که این مطلب را فرموده نظرش به این است یقال به خدمت ایشان که ما تقدم مستدرک، آنها را چرا اصلاً طرح کردید؟ اگر نظر شریفش به این نیست خب جواب این است که این تقریر

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين